

## تشابهات و تفاوت‌های خیام و حافظ در اندیشه‌های شاعرانه

محمد شهری

در میان سخنوران ایران هیچ شاعری را نمی‌شناسیم که با این حجم کم اشعار به اندازه حکیم عمر خیام نیشابوری شهرتی عالم‌گیر یافته باشد. نمی‌توان با قاطعیت گفت چه عاملی باعث آوازه‌جهانگیر این حکیم ایرانی شده است. آیا ایجاز، وضوح و سادگی بیان و سلاستی که خالی از طنز و تعریض نیست، یا بی‌پروایی و گستاخی او در بیان مسائل مربوط به خلقت، یا اعتراض صریح او به چهره‌پرداز ازل که چرا و با چه هدفی وی را آفریده، یا همه این‌ها؟

برخی از صاحب‌نظران با تأملی که در جهان‌بینی و اندیشه‌های خیام داشته‌اند، اندیشه و روش تفکر او را عصاره و چکیده اندیشه‌های ایرانی پیش از اسلام، به‌ویژه باورهای کیش زروانی می‌دانند و این عامل را در شهرت یافتن وی بی‌تأثیر نمی‌دانند.<sup>۱</sup> تأثیر اندیشه‌های خیام در شاعران ایرانی پس از خود کم نیست؛ شاعران بزرگی همچون خاقانی، عطار، سعدی، عراقی، خواجه کرمانی، سلمان ساوجی، و حافظ بارها در اشعار خویش اندیشه‌های این حکیم ایرانی را با عبارات گونه‌گون بیان کرده‌اند. در این مقاله سخن در باب مقایسه اندیشه‌های خیام و حافظ است. کافی است به

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد - جام جهان‌بین، محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، توس، ج ۴، ۱۳۵۵ ش

؛ و نیز مقاله «خیام و فردوسی»، ص ۱۴۴ به بعد.

ابیات زیر با دقت بنگریم؛ صرف نظر از اندیشه حاکم بر آنها که همانندی کامل به اندیشه‌های فلسفی خیام دارد، تأثیرپذیری حافظ را از حکیم نیشابور در تصویرسازی‌های شاعرانه نیز به وضوح می‌نمایاند:

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش      ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد  
به می عمارت جان کن که این جهان خراب      بر آن سراسر است که از خاک ما بسازد خشت  
روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند      زنهار کاسه سر ما پر شراب کن  
چنین که بردل من داغ زلف سرکش توست      بنفشه‌زار شود تربتم چو درگذرم<sup>۱</sup>

این نمونه‌ها و دیگر نمونه‌های همانند آن، بسیاری از ناقدان و سخن‌شناسان را به تأمل در این مورد برانگیخته، تا آنجا که فلسفه و روش حافظ را پرورده و گسترش یافته فلسفه خیام دانسته‌اند که در جامه غزل‌هایی دلربا و شورانگیز برآمخته با تصویری نیکو با چاشنی عرفان عرضه شده است.<sup>۲</sup> به راستی که با مطالعه سروده‌های این دو شاعر، در بادی امر، انسان می‌پندارد که روش اندیشه حافظ همان فلسفه خیام است که در کلام لسان‌الغیب با شرح و بسطی گسترده‌تر و جوش و خروشی بیش‌تر بیان شده است؛ گرچه نمی‌توان منکر تأثیر عمیق اندیشه‌های حکیم نیشابور در رند شیراز شد، با این همه – چنان که اشاره خواهد شد – میان اندیشه‌های این دو از نظرگاه‌های گوناگون تفاوت‌های فراوانی نیز هست.

حافظ در زمان حیات خود در شعر و شاعری شهرتی جهانگیر یافت. او با سروده‌های سحرآمیز خویش عراق و پارس را گرفت و در صدد تسخیر بغداد و تبریز برآمد برخلاف خیام که آوازه‌اش در ریاضی‌دانی و ستاره‌شناسی و هیأت و فلسفه آن هم در محدوده فرمانروایی سلجوقیان به‌ویژه در خراسان و ایران بوده است، وی صد سال پس از مرگش اندک اندک به واسطه رباعیات اندکی که از وی بر جای مانده بود در شاعری نام گرفت و پس از آن که فیتز جرالد در سال ۱۸۵۹ م رباعیات خیام را به زبان انگلیسی ترجمه کرد، آوازه او کم کم سراسر گیتی را گرفت.

۱. تمامی ابیات حافظ در این مقاله از ابن چاپ نقل شده است: دیوان حافظ، به تصحیح اکبر بهروز – رشید عیوضی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۵۶ ش.

۲. برای اطلاع بیش‌تر ← حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۷ ش،

رباعیات خیام بسیار ساده و بی‌آرایه و دور از تکلف و تصنع سروده شده و در عین حال مقرون به کمال فصاحت و بلاغت و شامل معانی نیکو در الفاظی کوتاه و استوار است.<sup>۱</sup> به طور خلاصه پایه‌های اصلی جهان‌بینی خیام را در این رباعی‌های اندک می‌توان در عناوین زیر خلاصه کرد:

۱. تأمل در راز هستی و نیستی و حیرت در امر جهان و ندانستن راز آن؛

۲. چون و چرا در کار خلقت؛

۳. ناپایداری جهان و زوال آدمی؛

۴. اغتنم فرصت (از طریق عیش و شادمانی و باده‌خواری)؛

۵. ناتوانی انسان در برابر گردش زمان و گیتی (گرایش به جبر)؛

۶. انکار معاد.

اینک توضیحی کوتاه درباره هر کدام از موضوعات بالا و مقایسه آن با اندیشه‌های

حافظ:

حیرت و ناآگاهی از کار جهان از پایه‌های اصلی اندیشه خیامی است. از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ چرا کائنات به وجود آمده‌اند و چرا از میان می‌روند؟ این موضوعات و تأثر از ناپیدایی سرنوشت آدمیان در بسیاری از رباعیات خیام آمده‌است:

آورد به اضطرارم اول به وجود جز حیرتم از حیات چیزی نفزود  
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

دوری که در آن آمدن و رفتن ماست او را نه نهایت نه بدایت پیداست  
کس می‌نزند دمی در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت  
هر کس سخنی از سر سودا گفته‌ست زان روی که هست کس نمی‌داند گفت<sup>۲</sup>

نظیر این اندیشه‌ها در شعر حافظ هم آمده‌است او نیز همانند خیام معتقد است که اسرار کائنات را نمی‌شود معلوم داشت:

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات فردوس، ج ۶، ۱۳۶۳ ش، ۲ / ۵۲۹.

۲. کلیه رباعیات خیام از کتاب ترانه‌های خیام، صادق هدایت، ج ۶، امیرکبیر، ۱۳۵۳ ش نقل شده‌است.

آن که بر نقش زد این دایرهٔ مینایی کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد  
شاعر اندیشنده و اندیشه‌ناک چون پی به اسرار غیب و راز آفرینش نمی‌برد، از ساقی  
می‌خواهد که برای دفع ملال و تسلی خاطر وی، جامش را لبالب کند؛ چه، راز کار  
نگارندهٔ غیب بر عقول بشری آشکار نیست و شاعر را به تحیر وامی‌دارد:<sup>۱</sup>

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
سخن از مطرب و می گو و راز دهر کم تر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را  
برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود  
وجود ما معماییست حافظ که تحقیقش فسون است و فسانه  
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

گر چه وجود شباهت‌های فراوان میان باورهای خیام و حافظ، در این موضوع  
انکارناپذیر است، لیکن باور حافظ به تاریکی اعتقاد خیام نیست. حکیم نیشابور بر این  
باور است که راز آفرینش هیچ‌گاه گشوده نخواهد شد و هر کس در این باب از سر سودا  
سخنی گفته اما در باور خواجه شیراز گرچه این راز با حکمت و فلسفه گشوده نمی‌شود،  
لیکن از راه وجدان و کشف و شهود و ریاضت می‌توان این معما را حل کرد.<sup>۲</sup> علاوه بر  
آن، حیرت و دریافت‌های ناشی از آن در خیام به تعرض می‌انجامد، تعرض و گستاخی  
در برابر فلک یا غیر آن، در حالی که حافظ تسلیم است و با این حیرت در حقیقت خود را  
دل‌داری می‌دهد.

موضوع دیگری که در رباعیات خیام آمده است، چون و چرا در کار خلقت است. او  
از این نکته متأسف است که چرا آفریدگار جهان انسان را با این همه زیبایی و نیکویی  
می‌آفریند و باز او را نابود و ناپدید می‌کند:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه اوفکندش اندر کم و کاست  
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود ورنیک نیامد این صور عیب که راست؟

۱. برای اطلاع بیشتر تر ← حافظ‌نامه، ۱ / ۵۶۳.

۲. شعرالمعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، شبلی نعمانی، ترجمهٔ سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، ج ۲،  
تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ش ۲ / ۲۲۰. و نیز مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی، منوچهر مرتضوی، تهران،

انتشارات توس، ج ۲، ۱۳۶۵، ش ۱۰۳.

اجزای پیاله‌ای که درهم پیوست بشکستن آن روا نمی‌دارد مست  
چندین سر و ساق نازنین و کف دست از مهر که پیوست به کین که شکست

گروهی بر این باورند که تردید و چون و چرا در کار خلقت ریشه در اندیشه‌های  
زروانی پیش از اسلام دارد<sup>۱</sup> که نه تنها خاطر این حکیم را برآشفته، بل که پرسشی است  
که قرن‌ها ذهن بشر را به خود مشغول داشته، همچنان که حافظ نیز بارها این موضوع را  
در غزل‌هایش آورده و از جمله می‌گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد  
جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق  
اگر سرای جهان را سر خرابی نیست اساس آن به از این استوار بایستی  
سومین موضوعی که در رباعیات حکیم نیشابور به چشم می‌خورد و از بنیادهای مهم  
اندیشه اوست، ناپایداری جهان و زوال آدمی است؛ زندگی بشر با همه تکاپوها و  
بلندپروازی‌ها در عرصه اندیشه و عمل، در چشم وی ذره‌ای ناچیز می‌نماید:

از آمدن و رفتن ما سودی کو وز تار وجود عمر ما پودی کو  
در چنبر چرخ جان چندین پاکان می‌سوزد و خاک می‌شود، دودی کو  
دنیا دیدی و هر چه دیدی هیچ است وان نیز که گفتی و شنیدی هیچ است  
سرتاسر آفاق دویدی هیچ است وان نیز که در خانه دویدی هیچ است  
در نظر خیام فرصت حیات و تحول از وجود به عدم، عبرت آموز است. بر هرچه  
می‌نگری گویی یک نکته را تکرار می‌کنند: زندگی مهلتی کوتاه نیست، پس از آن  
ژرفنای عدم است، هیچ چیز پایدار نمانده است و نمی‌ماند. انسان از نیستی به هستی  
رسیده است و باز نیست می‌شود، اما میان این دو عدم، زندگی است که به منزله یک دم  
است، مغتنم است و باید از نعمت‌های آن لذت برد:<sup>۲</sup>

عالم اگر از بهر تو می‌آریند مگرای بدان که عاقلان نگریند  
بسیار چو تو روند و بسیار آیند بر بای نصیب خویش کت بر بایند

۱. جام جهان‌بین، ص ۱۴۹.

۲. برای اطلاع بیشتر: ← چشمه روشن، غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۲۰.

ای پیر خردمند پگه‌تر برخیز  
 بندش ده و گو که نرم نرمک می‌بیز  
 وان کودک خاک‌بیز را بنگر تیز  
 مغز سر کی قباد و چشم پرویز  
 هر ذره که در خاک زمینی بوده‌ست  
 گرد از رخ آستین به آرم فشان  
 پیش از من و تو تاج و نگینی بوده‌ست  
 کان هم رخ خوب نازنینی بوده‌ست<sup>۱</sup>  
 به هر حال زندگی در نظر خیام فرصتی کوتاه است و ناپایدار و هرچه هست بی‌اعتبار  
 است و فناپذیر و آدمی محکوم و مجبور. نظیر این معانی و مفاهیم در کلام حافظ نیز به  
 فراوانی آمده‌است:

که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند  
 به چشم عقل در این رهگذار پرآشوب  
 که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد  
 جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محل‌ست  
 سپهر برشده پرویزی‌ست خون‌افشان  
 که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویزست  
 روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند  
 زنه‌ار کاسه سر ما پر شراب کن  
 چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است  
 چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند  
 به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش  
 که نیستی‌ست سرانجام هر کمال که هست  
 اظهار تأسف بر ناپایداری حیات در شعر حافظ و بیان این نکته که آدمی محکوم و  
 مجبور است، منحصر به نمونه‌های بالا نیست، اما تأمل در همین ابیات اندک و مقایسه آن  
 با اندیشه‌های مطرح در رباعیات، نشان می‌دهد که لحن خیام در این مورد قاطع‌تر و  
 سردتر از حافظ است. امید در نزد حکیم نیشابور فسرده شده و چون فنای فرزندان آدم  
 را از مصائب جبران‌ناپذیر می‌داند می‌خواهد این مصیبت آینده را با لذات آنی جبران  
 کند<sup>۲</sup>، اما خواجه شیراز به اندازه خیام ناامید نیست و بر مسندی به نام عشق تکیه می‌زند  
 که انسان را جاوید می‌سازد:

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکنند  
 بنیاد هستی تو چو زیر و زیر شود  
 چون تو را نوح است کشتیان ز توفان غم مخور  
 در دل مدار هیچ که زیر و زیر شوی  
 تا نگویی که چو عمرم به سرآمد، رستم  
 در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست

۱. در کتاب ترانه‌های خیام این رباعی جزو رباعیات منسوب آمده اما در کتاب چشمه روشن در شمار رباعیات  
 کهن و اصیل ذکر شده‌است.  
 ۲. تاریخ ادبیات در ایران، ۲ / ۵۲۹.

اغتنام فرصت از طریق عیش و شادی و باده‌خواری نیز از مضامین دیگر رباعیات خیام است. پیش‌تر گفته شد که اندیشه مرگ بر بیش‌تر اشعار این حکیم سایه انداخته و بیش از هر چیز ذهن وی را به خود مشغول داشته است. بازگشت فکر خیام به لزوم اغتنام فرصت‌های زندگی نیز از رهگذر اندیشه مرگ است. طبع حساس و زیباپسند او از جلوه‌های رنگارنگ و دل‌انگیز زندگی؛ سبزه و باغ و گلزار و جویبار و مهتاب و زیبارویان و طبیعت فرح‌انگیز تأثر می‌پذیرد، اما از مشاهده این مظاهر شور و سرزندگی فکر فناپذیری آدمی به ذهنش نیش می‌زند که در پس این همه پویش و جوشش و نور و نشاط بی‌کران، ظلمت مرگ خواهد بود و سکون و سکوت جاودان<sup>۱</sup>، و همین توجه به بی‌ثباتی او را به خوش بودن و تعریف از شراب ترغیب می‌کند:

شادی بطلب که حاصل عمر دمی‌ست      هر ذره ز خاک کی‌قبادی و جمی‌ست  
 احوال جهان و اصل این عمر که هست      خوابی و خیالی و فریبی و دمی‌ست  
 وقت سحرست خیز ای مایه ناز      نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز  
 کان‌ها که بجایند نپایند بسی      و آن‌ها که شدند کس نمی‌آید باز  
 برخیز و مخور غم جهان گذران      خوش باش و دمی به شادمانی گذران  
 در طبع جهان اگر وفایی بودی      نوبت به تو خود نیامدی از دگران  
 چون ابر به نوروز رخ لاله بشست      برخیز به جام باده کن عزم درست  
 کاین سبزه که امروز تماشاگه توست      فردا همه از خاک تو برخواهد رُست  
 اگر در شعر خیام از باده سخن می‌رود، حاصل تأمل و تفکر در ناپایداری زندگی است و نموداری از تمتع از حیات نه صرف باده‌نوشی. چه بسا توجه به صورت ظاهر این نتیجه، برخی از خوانندگان شعر او را از دقت در عوالم و مراحل فکری وی بازداشته است و او را حریف می‌خوانند و او را خوارگی و خوش‌باشی شعر خویش به شمار آورده‌اند و حال آن‌که اگر کسی تب‌های روحانی خیام را گذرانده باشد، باده خیامی را تلخ و اندوه‌بار می‌یابد که چشم‌انداز بزم او حفره تاریک مرگ است.<sup>۲</sup>

در دنیای ناگواری که خیام می‌بیند گل‌ها بو ندارند و قطره‌های باران سرد است. همه

۱. چشمه روشن، ص ۱۱۸. ۲. همان، ص ۱۲۲.

جای دنیا شبیه کاروان سراسر است و همه اجزای طبیعت گویی نیشخندی بر لب دارند که بدون هیچ گونه احساس ترخمی وضع بشر را مسخره می‌کنند<sup>۱</sup> و او را به سوی مرگ می‌رانند؛ اندوه و شادی انسان در نزد طبیعت یکسان است و دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، سرشار از درد و شرّ همیشگی است؛ زندگی هراسناک ما یک رشته خواب و خیال و فریب موهوم است؛ پادشاهان با فرّ و شکوه گذشته با خاک نیستی هم آغوش شده‌اند و چه بسا پری‌رویان ناکامی که به سینه خاک فرو رفته‌اند و ذرات تن آنان که در تنگنای گور از هم جدا شده در گل‌ها و گیاهان، زندگی دردناکی را دنبال می‌کنند؛ گذشته به جز یادگاری در هم و رؤیایی بیش نیست و آینده نیز بر ما پوشیده است، پس همین دم را که زنده‌ایم دریابیم و خوش باشیم. اینجاست که خیام برای فرونشاندن غم و اندوه زندگی به جام باده پناه می‌برد. شراب در کلام او بیانی است نمادین که هر چند به ظاهر ما را به خوش‌گذرانی و عیش و نوش دعوت می‌کند، باطن سخن وی آغشته با یأس و حرمان است.<sup>۲</sup> خیام در حقیقت با دعوت به برخورداری از نعمت‌های زندگی می‌خواهد از زهر این بدبینی بکاهد. به سخن دیگر با تأکید بر بی‌اعتباری گیتی و زندگی آن می‌خواهد حرص سیری‌ناپذیر انسان را تعدیل کند.

اغتنام فرصت‌های زندگی و دعوت به خوش‌گذرانی و باده‌خواری با همان لحن و آهنگ خیامی در شعر حافظ نیز آمده است:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار	کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم	فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
به مأمنی رو و فرصت شمر معیشت عمر	که در کمینگه عمرند قاطعان طریق
سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم	که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم
صبح‌ست ساقیا قدحی پر شراب کن	دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما	بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
هر گل نو ز گلرخی یاد همی‌کند ولی	گوش سخن‌شنو کجا دیده اعتبار کو <sup>۳</sup>

۱. جام جهان‌بین، ص ۱۹۰.

۲. برای اطلاع بیشتر تر ← ترانه‌های خیام، صص ۵۰-۴۶.

۳. نوعی دیگر از اغتنام فرصت در شعر حافظ هست که با وقت خوش عارفانه ارتباط دارد، این وقت که همانا نوعی «بی‌وقتی» و رهاشدن از سیطره زمان و مکان است و ظرف شهود و مشاهده عارف، برای او ←



در مقام مقایسه میان اغتنام فرصتِ خیام و حافظ می‌توان گفت که توجه به اغتنام فرصت می‌تواند هم نتیجه‌ی یأس فلسفی باشد که ناشی از دریافت فلسفی و نتیجه‌ی نحوه‌ی نگرش به حیات است و هم نتیجه‌ی تسلیم که احياناً ناشی از تحیر در برابر جهان آفرینش و ندانستن راز آن است و این دو گرچه در نتیجه همانندند، در مقدمات همانندی ندارند؛ در خیام این اغتنام فرصت از نوع نخستین است و جنبه‌ی اعتقادی دارد نه آرامش‌بخشی، و در حافظ از نوع دوم.

از دیگر اندیشه‌های خیام‌گرایی به جبر است؛ خیام انسان را در برابر گردش زمان و گیتی ناتوان می‌داند. به اعتقاد وی در جریان سیل‌آسای زندگی و مرگ که بر همه چیز حاکم است، آدمی تأثیر و اختیاری ندارد و آنان که هستند خود سرگردانند:

چون روزی و عمر پیش و کم نتوان کرد      خود را به کم و بیش دژم نتوان کرد  
کار من و تو چنان که رای من و توست      از موم به دست خویش هم نتوان کرد

گر آمدنم به من بُدی نامدمی      ورنیز شدن به من بُدی کی شدمی  
به زان نبود که اندر این دیر خراب      نه آمدمی نه بُدمی نه شدمی  
این اندیشه در اشعار حافظ نیز دیده می‌شود. به نظر او سلسله‌جنبان هر رویدادی که در جهان رخ می‌دهد، کارفرمای قَدَر یا همان سلطان ازل است و این نکته بارها در غزل‌های او آمده است:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای      که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست  
در پس آینه طوطی‌صفتم داشته‌اند      آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم  
برو ای ناصح و بر دُرْدکشان خرده مگیر      کارفرمای قَدَر می‌کند این، من چه کنم  
نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست      آنچه سلطان ازل گفت بگو آن کردم  
عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم      کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

نکته‌گفتنی در این خصوص این است که حافظ در گرایش به جبر نیز با خیام تفاهم کامل ندارد، زیرا در برابر این گونه ابیات، در دیوان وی ابیاتی که بر اختیار هم دلالت دارد کم نیست.<sup>۱</sup> خواجه شیراز در ابیات زیر گوشه‌هایی از اراده و اختیار انسان را نسبت به

→ ارزشی خاص دارد و با آنچه در اینجا مطرح می‌شود متفاوت است.

۱. برای اطلاع بیشتر تر ← حافظ‌نامه، ۱/ ۲۵۲.

سرنوشت و جریان امور به وضوح بیان می‌کند:

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم  
واندرین کار دل خویش به دریا فکنم  
ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم  
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم  
هر چند کان آرام دل دانم نبخشد کام دل  
نقش خیالی می‌کشم فال دوامی می‌زنم  
دانم سرآرد غصه را رنگین برآرد قصه را  
این آه خون افشان که من هر صبح و شامی می‌زنم  
من که از یاقوت لعل و اشک دارم گنج‌ها  
کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

از دیگر موضوعات مطرح در رباعیات «انکار معاد» است: «بازآمدن نیست چو رفتی، رفتی.» ظاهراً خیام زندگی را در همین جهان تمام شده می‌بیند و اعتقاد به جهان دیگر و سرای باقی از رباعیات او استنباط نمی‌شود. به نظر وی تاکنون هیچ کس بهشت و دوزخی ندیده یا کسی از آن سرای نیامده تا ما را از چگونگی حیاتِ رفتگان بی‌گهانند؛ بنابراین امید و هراس ما به چیزی است که نام و نشانی از آن پدید نیست. نوشته‌اند خیام بر سر درس فلسفه آزادانه این باورها را اظهار می‌کرد و همین اظهار عقیده او در عوام تأثیر سوء بخشید تا آنجا که برخی عالم‌نمایان به الحاد و زندقه‌اش متهم ساختند و قصد قتلش کردند و خیام برای رهایی از دام آنان مجبور شد دیار خویش را ترک کند.<sup>۱</sup> برخی ایات که ظاهراً در آنها انکار معاد شده به قرار زیر است:

کاش از پی صد هزار سال از دل خاک  
چون سبزه امید بردمیدن بودی  
آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟  
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد  
آن‌ها که بجایند نپایند بسی  
و آن‌ها که شدند کس نمی‌آید باز  
می‌خور که هزار بار بیشتر گفتم  
بازآمدن نیست چو رفتی، رفتی  
از جمله رفتگان این راه دراز  
بازآمده‌ای کو که به ما گوید باز؟  
هان بر سر این دوراهه آرز و نیاز  
چیزی نگذاری که نمی‌آیی باز  
در دیوان حافظ با صراحتِ خیام انکار معاد نشده، اما حافظ نیز گه گاه با شک و تردید از قیامت یاد می‌کند:

گر مسلمانی از این‌ست که حافظ دارد  
آه اگر از پس امروز بُود فردایی  
ای قصه بهشت ز کویت حکایتی  
شرح جمال حور ز رویت روایتی  
معنی آب زندگی و روضه ارم  
جز طرف جو بیار و می خوش‌گوار چیست؟

۱. نظر شبلی نعمانی است در شعرالعجم، ۱ / ۱۷۹.

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود و عده فردای زاهد را چرا باور کنم  
آمزش نقدست کسی را که در اینجا یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی  
با استقصای کامل و مطالعه دقیق دیوان حافظ می‌توان به صراحت اظهار نظر کرد که  
دیدگاه حافظ در باب معاد کاملاً با خیام متفاوت است، ابیاتی از حافظ که رایحه تأویل یا  
انکار معاد جسمانی از آن‌ها استشمام می‌شود با توجه به ابیات دیگری که حافظ در  
معاداندیشی دینی دارد و از گنه‌کاری و نامه سیاه خویش نگران است و به آمزش  
خداوندی امیدوار، نقض می‌شود و حافظ را در این مورد نمی‌توان با خیام مقایسه کرد،<sup>۱</sup>  
چنان که می‌گوید:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد  
از نامه سیاه نترسم که روز حشر با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم  
خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا همه بر فرق سر از بهر مباحات بریم  
البته گرایش ذهن خیام به چرایی و تأمل در آفرینش و درنگ در تسلیم به نظریات  
رایج را دلیل ضعف اعتقاد او نمی‌توان دانست؛ چه بسا اندیشه‌وران باایمان که از کشف  
حقیقت اظهار عجز کرده‌اند و خیام نیز می‌تواند یکی از همان‌ها باشد، چنان که آثار منشور  
خیام از جمله مقدمه رساله جبر و مقابله او نمودار اعتقاد صریح وی به معاد و توکل او بر  
خداوند است.

دیده‌ها و شنیده‌های خیام، از جمله حوادثی که بر نیشابور گذشته از کشتارها و  
ویرانی‌ها و زلزله و مرگ و زوال صاحبان قدرت، در پدید آمدن این‌گونه اندیشه‌ها در  
حکیم نیشابور بی‌تأثیر نبوده است. شگفتا که عصر حافظ و موقعیت سیاسی و اجتماعی  
شیراز نیز در زمان خواجه بی‌اندازه ناآرام بوده است و دور نیست که تشابه وضعیت  
سیاسی و اجتماعی این دو شهر در نزدیکی اندیشه‌های آنان به یکدیگر مؤثر بوده است،  
تا آنجا که می‌توان این دو تن را نماینده ذوق خفه‌شده و روح شکنجه‌دیده و ترجمان  
ناله‌های مردمی دانست که در زیر چکمه ستمگران و خون‌خواران ترک و مغول اجازه  
سخن گفتن و جرأت اظهار وجود نداشته‌اند. در هر حال با وجود تأثیر عمیق خیام در  
حافظ اهم تفاوت‌ها بین اندیشه‌های این دو به قرار زیر است:

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره - ذهن و زبان حافظ، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، نشر نو، ج ۲، ۱۳۶۲، مقاله

«حافظ و انکار معاد»، صص ۷۹-۶۳.

الف. همان‌گونه که در صفحات پیش بیان شد، دامنه انکار و تردید خیام تا آنجا پیش می‌رود که گویی هیچ اصلی از اصول سنتی حکمت و دیانت را مسلم نمی‌شناسد، اما حافظ گرچه به جهل مطلق و ابدی بشر در خصوص راز آفرینش معتقد است، لیکن به موازات آن به نوعی ایمان شهودی و اعتقاد الهامی باورمند است.

ب. بدبینی و انکار خیام یک رویه قطعی فلسفی است که می‌گوید امروز هستیم و از دیروز و فردا کسی خبر ندارد و تنها چاره را در نیندیشیدن و بی‌خبری و خوش‌زیستن می‌داند، اما بدبینی حافظ محدود و متوقف در این حد نیست، بل که وی بر این باور است که آنچه فلاسفه و اهل ظاهر گفته‌اند زائیده‌ظن خودشان و افسانه‌ای بی‌اساس است. نکته مسلم این است که خدایی هست مهربان‌تر و داناتر و تواناتر و باگذشت‌تر از خدای زاهدان ظاهرپرست و فیلسوفان خردورز؛ دانایی که ما را آفریده و بهتر از ما می‌داند که چرا آفریده است. به عشق او زندگی کنیم و از او مدد جویم و ناامید نباشیم. او خدایی است با عشق و لطف و خوبی و ما نیز که از او و مشتاق اویم باید که خوب و عاشق و فروتن و نیک‌بین و پاک‌بین باشیم.

ج. گرچه حافظ نیز همانند خیام بر این باور است که راز هستی ناگشودنی است، اما نظر او با خیام متفاوت است. حکیم نیشابور این راز را کلاً و اساساً ناگشودنی می‌داند، اما حافظ معتقد به معرفت شهودی است. او معتقد است که این راز با حکمت و فلسفه یعنی با منطق و استدلال گشودنی نیست، همین نکته نشان می‌دهد که حافظ فیلسوفی بدبین نیست، بل که عارفی است بدبین نسبت به فلسفه و بر این باور است که در سایه عشق و مستی و وجد و حال با دلی پاک و پرداخته از دیو و اغیار است که می‌توان به حقیقت دست یافت.<sup>۱</sup>

پرتال جامع علوم انسانی

۱. مکتب حافظ، صص ۴-۱۰۱.